میوهٔ ممنوعه در شعر معاصر

(بیست شاعر برجسته از نیما به بعد)

سید علی‌اصغر میرباقری‌فرد*
حسین آقاحسینی**
محمدرضا نصر اصفهانی***
مریم حقی****

چکیده

داستان‌های قرآن همواره دستمایهٔ شاعران ادب فارسی در خلق مضامین و تصاویر ناب و زیبا بوده است. یکی از این داستان‌ها قصهٔ آدم و حوا و هبوط آن‌ها از بهشت به دلیل خوردن میوهٔ ممنوعه است. در شعر گذشتهٔ فارسی این میوه به تبعیت از اکثر تفاسیر اسلامی همواره گندم قلمداد شده است، در حالی‌که شاعران معاصر گاه به پیروی از روایات اسلامی این میوه را گندم دانسته‌اند و گاه مطابق با تفاسیر تورات، آن را سیب یا درخت معرفت نیک و بد نامیده‌اند و گاه نیز تلفیقی از روایات اسلامی و یهودی را به کار برده‌اند. برخی از شاعران معاصر نیز تفسیری نمادین از این داستان ارائه کرده‌اند. هدف این پژوهش بررسی کیفیت بازتاب این داستان در شعر معاصر فارسی است. در این مقاله نخست به پیشینهٔ داستان شجرهٔ ممنوعه در قرآن، تورات و تفاسیر آن‌ها اشاره کرده‌ایم و سپس به بررسی و تحلیل این موضوع در شعر بیست تن از شاعران برجستهٔ معاصر (از نیما به بعد) و مقایسهٔ آن‌ها با روایات قرآن و تورات پرداخته‌ایم. بررسی‌ها نشان می‌دهد شاعران سنت‌گرای معاصر اغلب به روایات اسلامی توجه داشته‌اند، درحالی‌که شاعران نوگرا غالباً به روایات تورات اشاره کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: قرآن، تورات، نماد، شعر معاصر، داستان آدم و حوّا، میوهٔ ممنوعه.

---

* استاد دانشگاه اصفهان a_mir_fard@yahoo.com
** دانشیار دانشگاه اصفهان
*** استادیار دانشگاه اصفهان
**** دانشجوی دکتری دانشگاه اصفهان maryamhaghi17@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۰/۱/۲۷ تاریخ پذیرش: ۹۰/۸/۲۲

فصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۰، شمارهٔ ۷۲، بهار ۱۳۹۱

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

مقدمه

در قرآن کریم داستان هبوط آدم و خوردن میوهٔ ممنوعه در آیات ۳۵-۳۸ سورهٔ بقره، آیات ۱۹-۲۵ سورهٔ اعراف و آیات ۱۱۵-۱۲۳ سورهٔ طه آمده است. طبق این آیات خداوند بعد از آفرینش آدم و همسرش، آن‌ها را در بهشت سکونت داد و خوردن تمام میوه‌های بهشتی را بر آنان مباح کرد و تنها آن‌ها را از نزدیک‌شدن به درختی نهی کرد: «وَ قُلنا یا آدَمُ اسکُن اَنتَ وَ زَوجُکَ الجَنَّةَ وَ کُلا مِنها رَغَداً حَیثُ شِئتُما وَ لاتَقرَبا هذه الشَّجَرَةَ فَتَکونا مِنَ الظالِمینَ» (بقره/۳۵): و گفتیم ای آدم تو با جفت خود در بهشت جای‌گزین و در آن‌جا از هر نعمت که بخواهید بی‌هیچ زحمت برخوردار شوید ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود.

ولی شیطان آن دو را وسوسه کرد و گفت اگر از آن درخت بخورید جاودان خواهید شد. چون آن دو از امر خداوند عصیان کردند و میوهٔ آن درخت را خوردند، عورت‌هایشان ظاهر گردید و با برگ درختان بهشت شروع به پوشاندن خود کردند. خداوند به آن‌ها ندا داد: «مگر من از این درخت منعتان نکردم و به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست». آن‌ها توبه کردند و خداوند توبهٔ آن‌ها را پذیرفت و امر کرد که به زمین فرود آیند.

در قرآن کریم نوع میوهٔ ممنوعه مشخص نشده و فقط لفظ "شجره" به آن اطلاق شده است. تنها در آیهٔ ۲۰ سورهٔ اعراف و آیهٔ ۱۲۰ سورهٔ طه آمده است که شیطان به آدم و همسرش گفت که آن درخت، درخت جاودانگی (شَجَرَةَ الخُلد) است و اگر از آن بخورید زندهٔ جاوید خواهید شد.

در تفاسیر و قصص قرآن روایات فراوانی دربارهٔ شجرهٔ ممنوعه آمده است. برخی از این روایات تفسیری مادی از درخت ممنوعه کرده‌اند و آن را گندم، انجیر، انگور، کافور و... دانسته‌اند که به نظر اکثر مفسران، درخت ممنوعه گندم بوده است (گفتنی است که عرب شجره را تنها به درخت اطلاق نمی‌کند، بلکه به بوته‌های گیاهان نیز

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

شجره می‌گوید). برخی نیز تفسیری معنوی از این درخت کرده و آن را شجرهٔ حسد دانسته‌اند. اتفاقاً کلمهٔ شجره در قرآن مجید هم در معنی درختان معمولی و مادی و هم در معنی درختان معنوی به کار رفته است (ر.ک. مکارم‌شیرازی و همکاران، ۱۳۸۵: ۱۵۰-۱۵۲).

در *تفسیر المیزان* روایتی از عبدالسلام هروی آمده که می‌گوید به حضرت رضا (ع) عرض کردم: ای فرزند رسول خدا درختی که آدم و حوّا از آن خوردند چه بود؟ چون مردم دربارهٔ آن اختلاف کرده‌اند. بعضی روایت می‌کنند گندم بوده، بعضی دیگر روایت می‌کنند درخت حسد بوده. فرمود همهٔ این‌ها درست است، عرض کردم این‌ها با این اختلاف چه معنی دارند؟ فرمود: درخت بهشت میوه‌های مختلفی می‌دهد و درخت مزبور درخت گندم بوده و انگور هم داشته و مانند درخت دنیا نیست. خداوند مقام محمد (ص) و اهل بیتش را به آدم نشان داد. آدم به چشم حسد به آن‌ها نگریست و آرزوی مقام آن‌ها کرد. لذا شیطان بر وی مسلط شد، حوّا نیز نظری به چشم حسد بر فاطمه (س) افکند؛ سرانجام همان‌طور که آدم از درخت مزبور تناول کرده بود او هم تناول کرد. لذا خداوند آن‌ها را از بهشت بیرون ساخت و از جوار خود به زمین فرود آورد (ر.ک. طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۹۰).

در تورات آیاتی از باب دوم و سوم سفر پیدایش (تکوین) به ماجرای میوهٔ ممنوعه اختصاص یافته است که طبق آن‌ها خداوند آدم را در باغ عَدَن گذاشت و به او امر فرمود: «از همهٔ درختان باغ بی‌ممانعت بخور اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری زیرا روزی که از آن خوردی هرآینه خواهی مرد» (سفر پیدایش، باب اول، آیات ۱۶و۱۷) و چون آدم تنها بود خداوند همسرش حوّا را از یکی از دنده‌های او آفرید. مار که از همهٔ حیوانات صحرا که خداوند ساخته بود هوشیارتر بود زن را فریب داد و به او گفت: «هرآینه از خوردن میوهٔ آن درخت نخواهید مرد بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید چشم شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود».

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش‌نما و دلپذیر می‌آید، از میوهٔ آن خورد و به شوهر خود نیز داد که بخورد. آن‌گاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریان‌اند. پس برگ‌های انجیر به هم دوخته سترها برای خویشتن ساختند (سفر پیدایش، باب سوم، آیات ۱-۸). خداوند چون از نافرمانی آن‌ها آگاه شد آن‌ها را از باغ عدن بیرون کرد و به زمین فرستاد.

بنابراین، درخت ممنوع در تورات «درخت علم و دانش» یا «نیکی و بدی» یا «بینایی» یا «معرفت» بوده است (در هریک از ترجمه‌های تورات تعبیری شده است که همه به یک معنا بازمی‌گردد) و مفسران مسیحی و یهودی معتقدند میوهٔ آن سیب بوده است. مرتضی مطهری معتقد بود تعبیر درخت ممنوع به درخت معرفت از تحریفات صورت‌گرفته در تورات است و اندیشهٔ تضاد علم و ایمان در غرب ریشه در همین تحریف دارد:

«طبق این برداشت از انسان، خدا، آگاهی و عصیان، امر خدا (دین) این است که انسان عارف نیک و بد نگردد و آگاه نشود. بر اساس این برداشت، همهٔ وسوسه‌ها، وسوسهٔ آگاهی است؛ پس شیطان وسوسه‌گر، همان عقل است. برای ما مسلمانان که از قرآن آموخته‌ایم خداوند همهٔ اسماء (حقایق) را به آدم آموخت و آن‌گاه فرشتگان را فرمود که آدم را سجده کنند و سنت به ما آموخته است که شجرهٔ ممنوعه، طمع، حرص و چیزی از این مقوله بود یعنی چیزی که به حیوانیت آدم مربوط می‌شد نه به انسانیت او، آن‌چه در وجود انسان مظهر شیطان است نفس اماره است نه عقل آدم، آری برای ما که چنین آموخته‌ایم آن‌چه در سفر پیدایش می‌بینیم سخت شگفت‌انگیز است» (ر.ک. مطهری، ۱۳۷۲: ۱۹-۲۱).

یکی دیگر از تفاوت‌های قرآن و تورات در این داستان این است که در تورات، مار ابتدا به سراغ حوّا می‌رود، او را فریب می‌دهد و بعد حوّا آدم را به خوردن میوهٔ درخت ممنوعه وسوسه می‌کند. به عبارت دیگر، تورات زن را مقصر اصلی معرفی می‌کند و

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

مرد را در ذات خود از گناه مبرّی می‌داند. در صورتی‌که قرآن هنگامی که به ماجرای وسوسهٔ شیطان و خوردن آدم و حوّا از میوهٔ ممنوع اشاره می‌کند همه‌جا ضمیر را به صورت تثنیه آورده و نقش هر دو آن‌ها را در ارتکاب این گناه یکسان می‌داند و حتی طبق آیهٔ ۲۰ سورهٔ طه، شیطان ابتدا آدم را به خوردن میوه وسوسه می‌کند. در برخی روایات ائمهٔ اطهار از جمله روایت امام رضا (ع) که به آن اشاره شد نیز به‌صراحت آمده است که ابتدا آدم فریب شیطان را خورد و از میوهٔ ممنوعه تناول کرد و بعد از او حوّا از آن میوه خورد.

علاوه بر این تفاوت‌ها، موارد اختلاف دیگری نیز بین روایت قرآن و تورات از این داستان وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها در جدولی که در ادامه می‌آید مشاهده می‌شود (ر.ک. اشرفی، ۱۳۸۱: ۱۷).

موضوع	قرآن	تورات
نام همسر آدم	ذکر نگردیده	حوّا
محل سکونت آدم و همسرش	بهشت	باغ عدن
چگونگی آفرینش همسر آدم	از جنس آدم	از یکی از دنده‌های آدم
عامل فریب‌دهنده	شیطان	مار
اولین فریب خورده	آدم یا هر دو	حوّا و بعد آدم
ابزار فریب	خوردن درخت ممنوعه	خوردن درخت ممنوعه
نام درخت	درخت خلد	درخت معرفت
نوع درخت در اغلب تفاسیر	گندم	سیب
نتیجهٔ خوردن از درخت	کشف عورات، هبوط	کشف عورات، هبوط
وسیلهٔ پوشاندن برهنگی	برگی از برگ‌های بهشت	برگ انجیر

در متون منظوم کلاسیک فارسی داستان هبوط آدم و حوّا به سبب خوردن درخت ممنوعه مضمون اشعار فراوانی قرار گرفته و شاعران همواره به تبع روایات اسلامی این درخت را گندم دانسته‌اند. خاقانی، سنایی، حافظ، مولوی، صائب و... بارها به ماجرای

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

شجرهٔ ممنوعه اشاره کرده‌اند. در متون عرفانی مانند *کشف‌الاسرار*، *تمهیدات* عین‌القضات، آثار روزبهان بقلی، *دیوان عطار*، *مرصادالعباد*، آثار سید حیدر آملی و... نیز از میوهٔ ممنوعه برداشت‌ها و تأویل‌های فراوانی همچون عالم کثرت، اسرار ربوبیت، علم قضا و قدر، عقل، عشق و محبت، وصل و... شده است.

میوهٔ ممنوعه در شعر معاصر

تلمیح به اساطیر در شعر معاصر جایگاه ویژه‌ای دارد و شاعران معاصر اغلب از اسطوره برای عمق‌بخشیدن به شعر خود و برجسته‌سازی زبانشان بهره برده‌اند و اغلب نیز اسطوره را در شکل نماد و رمز به‌کار برده‌اند. علاوه بر این، تلمیحات جدیدی نیز از فرهنگ غرب وارد شعر نو شده است. داستان آدم و درخت ممنوعه نیز از مضامینی است که در شعر معاصر به گونه‌های مختلف به آن اشاره شده است. شاعران معاصر را در این زمینه می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: گروه اول شاعرانی که غالباً سنت‌گرا بودند و به پیروی از فرهنگ اسلامی و ادبیات سنتی، میوهٔ ممنوعه را گندم دانسته‌اند. دستهٔ دوم شاعرانی اغلب نوگرا که مطابق با روایت تورات و فرهنگ غرب و گاه تحت تأثیر دیگر شاعران معاصر، سیب را میوهٔ ممنوعه نامیده‌اند و گروه سوم شاعرانی غالباً نوکلاسیک که تلفیقی از روایات اسلامی و غربی را در این زمینه به‌کار برده‌اند. محدودهٔ این پژوهش شعر بیست تن از شاعران برجستهٔ معاصر از نیما به بعد است که عبارت‌اند از نیما یوشیج، مهدی اخوان‌ثالث، احمد شاملو، فروغ فرخزاد، سهراب سپهری، محمدرضا شفیعی‌کدکنی، منوچهر آتشی، هوشنگ ابتهاج، فریدون مشیری، طاهره صفارزاده، علی موسوی‌گرمارودی، سیمین بهبهانی، نادر نادرپور، حمید مصدق، قیصر امین‌پور، محمدحسین شهریار، حسین منزوی، سلمان هراتی، نصرالله مردانی و مهدی حمیدی. از آنجا که در شعر چهار تن از این شاعران یعنی نیما یوشیج، هوشنگ ابتهاج، طاهره صفارزاده و فریدون

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

مشیری در موضوع مربوط به این پژوهش یعنی میوهٔ ممنوعه شاهد شعری وجود نداشت، در ادامهٔ این پژوهش به بررسی، دسته‌بندی و تحلیل تلمیحات داستان میوهٔ ممنوعه در اشعار سایر شعرای مذکور خواهیم پرداخت.

۱. اشاره به میوهٔ ممنوعه مطابق با قرآن و روایات اسلامی

در ادبیات کلاسیک فارسی میوهٔ ممنوعه همواره گندم دانسته شده و حتی «گندم خوردن» کنایه از نافرمانی‌کردن، خوارگشتن، بیرون‌شدن و فریب‌خوردن بوده است (دهخدا، لغت‌نامه: ذیل گندم). در تلمیح به داستان آدم نیز گندم معمولاً به‌عنوان نمادی از دلبستگی‌ها و لذات مادی و دنیوی به‌کار می‌رفته است. برخی از شاعران معاصر نیز به پیروی از قرآن و روایات اسلامی، شجرهٔ ممنوعه را گندم یا درخت جاودانگی دانسته‌اند. در شعر این شاعران گندم معمولاً همراه با آدم یا پدر آمده است.

مهدی اخوان‌ثالث در شعر «در آرزوی تو»، فریفته‌شدن خود را به چهرهٔ گندم‌گون معشوق با فریب خوردن آدم به‌واسطهٔ گندم ممنوعهٔ بهشت مقایسه می‌کند:

دلم فریفت بهشتی جمال گندم‌گون بتی، چنان‌که مگر گندمی نیای مرا

(اخوان ثالث، ۱۳۷۹: ۱۹)

این بیت اخوان یادآور بیت زیر از حافظ است:

خال مشکین که بدان عارض گندم‌گون است سرّ آن دانه که شد رهزن آدم با اوست

(حافظ، ۱۳۷۹: ۸۱)

علی موسوی گرمارودی شعر سپیدی با عنوان «آه پدر، اگر تو آن گندم را نخورده بودی» سروده است که در آن ضمن تکرار عنوان شعر همچون ترجیع‌بندی در جای‌جای شعر، گندم خوردن را کنایه از نافرمانی‌کردن و فریب‌خوردن آورده و آدم و نافرمانی او از امر خداوند با خوردن درخت ممنوعه (گندم) را مسبّب تمامی رنج‌های انسان‌ها در طول تاریخ می‌داند، حتی تقصیر به چاه افتادن یوسف (ع) را نیز به گردن آدم می‌اندازد:

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

احساس یوسف را دارم/هنگام که برادران/او را/به پایین می‌فرستادند/و او به دهانهٔ چاه/ می‌نگریست/و غیبت خود را بر زمین/حس می‌کرد/و با خود می‌گفت:/آه پدر/اگر تو آن گندم را نخورده بودی/من امروز/با طناب برادران/به چاه فرو اندر نمی‌شدم.

سپس به عصر حاضر برمی‌گردد که در آن قابیلان (ستمگران) فراوان‌اند و بی‌هیچ انگیزه‌ای کمر به قتل هابیلان زمان می‌بندند و باز هم مقصّر اصلی آدم است و گندم خوردنش:

اکنون نیز/هابیل‌ها یگانه‌اند/و قابیلان بسیار/و اگر قابیل را/جفتجویی، انگیزهٔ قتل برادر بود/ امروز اما/بی‌جانمایهٔ هیچ انگیزه‌ای/برادر می‌کشند/آه، پدر/اگر تو آن گندم را نخورده بودی...!

و در پایان با نگاهی وسیع‌تر همانند بسیاری از متفکران که اغلب مصائب و مشکلات بشر از جانب خداوند را تحت تأثیر و کفارهٔ گناه نخستین آدم می‌دانند، زندگی را داغی می‌بیند که پدر ما (آدم) با همان دستان که میوهٔ ممنوعه (گندم) را چید بر پیشانی ما آدمیان کوبید و ما را در میان امواج دریای متلاطم زندگی گرفتار کرد:

می‌دانم/زندگی داغی است/که پدر/با همان دستان که گندم را چید/بر پیشانی ما کوبید/ جهان، دریاست/ناپیدا کرانه/و تو/در امواج توفنده/به کندهٔ لرزان جان چسبیده/- که ره به پوسیدگی‌ست-/و به سرت/رعد دمان/و تندر جگرشکاف بی‌امان/و در زیر/بیم کوسگان/آه پدر.../اگر تو آن گندم را نخورده بودی...! (موسوی گرمارودی، ۱۳۶۳: ۱۱۴-۱۱۷).

سلمان هراتی در شعر «از بی‌خطّی تا خط مقدم»، شجرهٔ ممنوعه را درخت جاودانگی می‌نامد و در حقیقت میل به جاودانگی را سبب عصیان آدم و هبوط او قلمداد می‌کند؛ میلی که انسان‌های پس از آدم را نیز به دنبال آب حیات کشاند ولی سرانجام برایشان ثمره‌ای جز نگرانی نداشت:

آدم را میل جاودانه شدن/از پله‌های عصیان بالا برد/و در سراشیبی دلهره‌ها/توقف داد/از پس آدم، آدم‌ها/تمام خاک را/دنبال آب حیات دویدند/سرانجام/انسان به بیشه‌های نگرانی کوچید (هراتی، ۱۳۶۴: ۷۰-۷۱).

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

این تأویل هراتی از شجرهٔ ممنوعه برگرفته از مضمون آیات ۱۲۰و ۱۲۱ سورهٔ طه است که در آن شیطان آدم را به خوردن درخت جاودانگی وسوسه کرد: «فَوَسوَسَ إلَیهِ الشَّیطانُ قالَ یا آدَمُ هَل أدُلُّکَ علی شَجَرَةِ الخُلدِ وَ مُلکٍ لایبلی»: باز شیطان در او وسوسه کرد و گفت ای آدم آیا (میل داری) تو را بر درخت ابدیت و مُلک جاودانی دلالت کنم؟ و سرانجام آدم با خوردن آن از «پله‌های عصیان» بالا رفت: «وَ عَصی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی»: و آدم نافرمانی خدای کرد و گمراه شد. و به خاطر همین عصیان از بهشت آسایش به «سراشیبی دلهره‌ها» یعنی زمین هبوط کرد. کاربرد تعابیر زیبا و دقیق «پله‌های عصیان» و «سراشیبی دلهره‌ها» بر زیبایی این تلمیح افزوده است.

مهدی حمیدی شیرازی در شعر «آخرین پوزش»، همچون حافظ دانهٔ گندم را راهزن آدم می‌داند و برای عذر گناه خود خطاب به پدر نامزدش می‌گوید که پدر و مادر نخستین همهٔ ما هم گناهکار بودند:

دانـهٔ گنـدم چون راهـزن آدم شـد جـدّ ما بود ز ما نیـز بتـر ای سرهنگ
پدر و مادر تو نیز چو من رانده شدند از گناهی که نکردند حذر ای سرهنگ
(حمیدی، ۱۳۷۸: ۵۶)

توجیهی نیز که حمیدی برای گناه خود می‌آورد همانند توجیه حافظ است:

نه من از پردهٔ تقوی به در افتادم و بس پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت
(حافظ، ۱۳۷۹: ۱۱۲)

حمیدی در شعر «معنای عمر» باز هم گندم را شجرهٔ ممنوعه نامیده و معتقد است که خداوند چون شادی انسان‌ها را نمی‌خواست، اراده کرده بود که آدم گندم را بخورد و حتی پیش از آفرینش آدم، عالم غم را برای او ساخته بود:

خالق شیطان و گندم، شادی مردم نخواست عالمی غم ساخت پیش از آنکه سازد آدمی
(حمیدی، ۱۳۶۷: ۲۷۴)

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

در شعر «نامه‌ای به دخترم» نیز حمیدی داستان خلقت آدم و حوّا و هبوط آن‌ها بر اثر خوردن گندم را برای دخترش به نظم درآورده است (همان: ۲۶۱).

محمدحسین شهریار نیز در شعر «زنده‌به‌گوران زمین» متأثر از تفاسیر اسلامی درخت ممنوعه را گندم دانسته و با اشاره به حدیث «اَلدُّنیا سِجنُ المُؤمِن»، آدم و حوّا را گناهکار و مقصر اصلی هبوط انسان در زندان زمین می‌داند:

راندگانیم از بهشت جاودان وین زمین زندان جاویدان ماست
گندم آدم چه با ما کرده است کآسیای چرخ سرگردان ماست
(شهریار، ۱۳۸۶: ۴۷۷)

در شعر «شرافت نسب» شهریار تعبیر قرآنی «شجرة الخلد» را به‌کار برده و درختی را که شیطان، آدم و حوّا را به خوردن آن دعوت کرد، نژاد و نسب می‌نامد و آدمیان را از نزدیک شدن به این درخت بر حذر می‌دارد:

مرو به دعوت شیطان پی نژاد و نسب که قصهٔ شجرالخلد جنّت المأواست
(همان: ۴۷۹)

سیمین بهبهانی در بیت زیر از شعر «آیینه‌ها را تیره کن»، آدم را به‌واسطهٔ خوردن اندکی گندم، مظهر حرمان می‌نامد و انسان‌ها را از تکرار اشتباه او بر حذر می‌دارد:

با آدم این حرمان کفی گندم روا کرد تکرار این رسم کهن دیگر کفایت
(بهبهانی، ۱۳۸۴: ۹۶۱)

بهبهانی در شعر «نشاط صف‌آرایی»، معتقد است شیطان به‌وسیلهٔ حرص و آز انسان را در این دنیا می‌فریبد و به بند می‌کشد همان‌گونه که در بهشت نیز آدم را به سودای آزادی فریب داد و به خوردن میوهٔ ممنوعه (گندم) ترغیب کرد:

به سودای آزادی، پدر خورد گندم را به سودای آز اکنون، کشیدند در بندت
(همان: ۱۱۰۲)

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

نصرالله مردانی شاعر انقلابی معاصر نیز در شعر «لحظه‌های سبز» داستان آدم و گندم را دستمایهٔ مضمونی بدیع قرار داده و هبوط آدم در اثر خوردن گندم را تعبیر رؤیای صادقه‌ای برمی‌شمارد که آدم در ابتدای خلقت خود دیده بود:

خوابی که آدم دید در آغاز میلاد با بوی گندم نو به نو تعبیر می‌شد

(مردانی، ۱۳۷۸: ۵۷)

۲. اشاره به میوهٔ ممنوعه مطابق با روایت تورات

در تورات درختی که خداوند آدم و حوا را از خوردن آن منع کرد، درخت معرفت نیک و بد نامیده شده و متفکران غربی معتقدند که این درخت، درخت سیب بوده است. در فرهنگ غرب سیب در مفاهیم مختلفی به‌کار می‌رود که تقریباً در تمامی آن‌ها نماد معرفت و شناخت است. در کتاب *فرهنگ نمادها* دلیل این امر چنین آمده است که اگر سیب را در جهت افقی به دو نیمه تقسیم کنیم، یک پنج‌پر خواهیم داشت که به‌لحاظ سنتی نماد دانش است. از طرفی سیب به دلیل شکل کروی‌اش به‌طور کلی نشانهٔ امیال و آرزوهای زمینی است. تحریم سیب توسط خدا، در حقیقت نهی انسان از آرزوهای مادی بود. اما آدم با نوعی عقب‌گرد، در مخالفت با زندگی معنویش که جهت تحول و پیشرفت تدریجی است، به طرف زندگی مادی کشیده شد. این هشدار الهی انسان را به این دو جهت آگاهی می‌دهد و او را به انتخاب میان راه امیال زمینی و راه معنوی وامی‌دارد. سیب نماد این معرفت و شناخت و معرفی یک ضرورت بود: ضرورت انتخاب (ر.ک. شوالیه و گربران، ۱۳۸۲: ذیل سیب).

اغلب شاعران معاصر به سیب نگاهی نمادین داشته و در کاربرد نماد سیب به اسطورهٔ آدم و حوّا نظر داشته‌اند و آن را رمز میوهٔ ممنوعه و سمبل عشق، آگاهی، معرفت و گاه سمبل گمراهی و نافرمانی و عصیان دانسته‌اند. ظاهراً فروغ فرخزاد نخستین شاعری است که تحت تأثیر فرهنگ غرب، سیب را به‌عنوان میوهٔ ممنوعه و نمادی از گناه، نافرمانی، لذت و وسوسه وارد شعر فارسی کرد. او در مجموعهٔ *ایمان*

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

بیاوریم به آغاز فصل سرد، سیب را با توجه به اسطورهٔ آدم و حوا نماد گناه به‌کار برده است:

و اکنون دیگر/دیگر چگونه یک نفر به رقص برخواهد خاست/و گیسوان کودکیش را/در آب‌های جاری خواهد ریخت/و سیب را که سرانجام چیده است و بوئیده است/در زیر پا لگد خواهد کرد (فرخزاد، ۱۳۷۳: ۴۲۶).

فرخزاد در شعر «فتح باغ»، بدون ترس و هراس همراه با معشوق، گناه نخستین آدم و حوّا را تکرار می‌کند، سیب ممنوعه را با هم می‌چینند و سرانجام به نور و روشنایی (معرفت) می‌رسند:

همه می‌دانند/همه می‌دانند/که من و تو از آن روزنهٔ سرد عبوس/باغ را دیدیم/و از آن شاخهٔ بازیگر دور از دست/سیب را چیدیم/همه می‌ترسند/همه می‌ترسند، اما من و تو/به چراغ و آب و آینه پیوستیم/و نترسیدیم (همان: ۳۸۳-۳۸۴).

شفیعی‌کدکنی در توضیح «سیب را چیدیم» گفته است: «فروغ همهٔ زندگی‌اش و شعرش نشانهٔ پررنگ تأثیرپذیری از غرب است، وقتی می‌گوید: «سیب را چیدیم»، این نهایت جذب فرهنگ غربی است، چون میوهٔ ممنوعه در عالم اسلامی گندم است نه سیب» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۰: ۴۲). شفیعی‌کدکنی خود نیز در شعر «از محاکمهٔ فضل‌الله حروفی» سیب را میوهٔ ممنوعه مطرح کرده و میان نهضت شورشی حروفیه و نخستین گناه آدم یعنی خوردن میوهٔ ممنوعه پیوند برقرار نموده است:

و تازیانه فرود آمد/و باز شکوه نکرد/«ـ حروف: مبدأ فعل‌اند و/فعل: آب و درخت/و سبزه و لبخند/و طفل مدرسه و سیب/سیب سرخ خدا (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۹۰-۴۹۱).

سهراب سپهری نیز در شعر خود میوهٔ منهیه را سیب می‌داند و آن را سمبل معرفت، آگاهی و بینایی به‌کار برده است. با نگاهی به شعر سپهری می‌توان دریافت که «سیب» از لغات مورد علاقه و پربسامد در شعر سهراب به‌ویژه مجموعه‌های پایانی او (از حجم سبز به بعد) است. سیب حتی در نقاشی‌های سپهری هم جایگاه ویژه‌ای دارد، چنان‌که مرتضی ممیز می‌نویسد: «سهراب در کارهای آخرش هی سیب کشیده است. درختانی

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

که سیب‌هایش روی خاک‌ها افتاده و مانده‌اند. سیب‌ها اشاره‌ای است. تلنگری است» (حقوقی، ۱۳۷۹: ۳۰۰-۳۰۱).

با استناد به کتاب *اتاق آبی* و نیز منظومهٔ *مسافر*، سپهری با تورات آشنایی داشته است؛ او در *اتاق آبی* به هنگام بیان این مطلب که غرب و هنر مسیحی قرینه‌نگاری را از شرق و ایران وام گرفته است، در خلال صحبت‌هایش به درخت معرفت اشاره دارد: «آدم و حوّا در دو سوی درخت معرفت‌اند، قسطنطین و هلنا در دو سوی صلیب». از این رو، معنای نمادین سیب در شعر سهراب مرتبط با داستان آدم و حوّا و میوهٔ ممنوعه است و با تأثیر از تورات، میوهٔ ممنوعه را میوهٔ آگاهی و معرفت دانسته است (ر.ک. شریفیان، ۱۳۸۶: ۶۳-۶۶). سپهری در شعر «دوست» از مجموعهٔ *حجم سبز* که در مرثیهٔ فروغ فرخزاد سروده شده، سیب را در معنای سمبولیک به کار برده است:

و رفت تا لب هیچ/و پشت حوصلهٔ نورها دراز کشید/و هیچ فکر نکرد/که ما میان پریشانی
تلفظ درها/برای خوردن یک سیب/چقدر تنها مانديم (همان: ۴۰۱).

در اینجا «سیب» اشاره به میوهٔ ممنوعه و رمز معرفت و آگاهی است. آدم به تنهایی از میوهٔ دانایی نخورد؛ بلکه به همراه حوّا از آن تناول کرد. در این‌جا نیز سهراب می‌گوید به تنهایی و بدون همراهی حوّا نمی‌توان از سیب خورد و به آگاهی رسید. او نمی‌داند که کدام در را بگشاید و به کدام وادی وارد شود تا به رستگاری برسد. سپهری در این شعر به فروغ چون همراهی معنوی نگاه کرده است که به‌گونه‌ای می‌تواند نماد حوّا باشد و برای چیدن میوهٔ معرفت به او کمک کند و همراهی‌اش نماید؛ اما فروغ با مرگش وی را برای خوردن میوهٔ دانایی و رسیدن به معرفت تنها گذاشته است (ر.ک. شریفیان، ۱۳۸۶: ۶۷؛ حسینی، ۱۳۷۵: ۲۲۸).

سپهری در شعر «متن قدیم شب» عناصر بیشتری از داستان میوهٔ ممنوعهٔ تورات را کنار هم قرار می‌دهد: برگ انجیر که بر طبق آیات تورات آدم و حوّا با آن ستر عورت

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

کردند؛ باغ که منظور همان باغ عدن (محل سکونت آدم و حوّا بر طبق تورات) است و سیب که بنابر تفاسیر تورات همان میوهٔ ممنوعه بوده است:

ای میان سخن‌های سبز نجومی!/برگ انجیر ظلمت/عفت سنگ را می‌رساند/سینهٔ آب در حسرت عکس یک باغ/می‌سوزد/سیب روزانه/در دهان طعم یک وهم دارد/ای هراس قدیم!/در خطاب تو انگشت‌های من از هوش رفتند (سپهری، ۱۳۸۲: ۴۳۳-۴۳۴).

علاوه بر این «ای هراس قدیم» و «خطاب تو» اشاره به همان نهی خداوند است که بشر نخستین را از نزدیک شدن به درخت معرفت منع کرد (شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۷۶-۲۷۷). سپهری در شعر «میوهٔ تاریک» نیز از میوه‌ای «همرنگ هراس» سخن می‌گوید که احتمالاً همان میوهٔ ممنوعه است (سپهری، ۱۳۸۲: ۱۸۰-۱۸۱). برخلاف فروغ فرخزاد که در شعرش بی‌هیچ ترسی سیب را می‌چیند، در شعر سهراب چیدن میوه به دلیل تداعی خاطرهٔ ازلی چیدن میوهٔ ممنوعه و هبوط، معمولاً با ترس همراه است. حقوقی این ترس را از بن‌مایه‌های شعر سهراب دانسته و می‌نویسد:

«چون سفرها در شعر سهراب اغلب ذهنی است، همه در آغاز توأم با گونه‌ای ترس است و از نخستین‌هاش، ترس از چیدن میوه است و سرانجام میوه را می‌چیند. این زادهٔ همان ترسی است که غلبهٔ بر آن (اگرچه به معنی ارتکاب گناه)، آفرینندهٔ زندگی است. ترس پدر و مادر نخستین که سرانجام لمس درخت ممنوع و چیدن میوهٔ ممنوعشان به زیستن بر خاک محکوم و مجبور می‌کند» (حقوقی، ۱۳۷۹: ۴۲-۴۳).

در شعر «در گلستانه» نیز سیب می‌تواند رمز معرفت و آگاهی باشد. سپهری آگاهی و معرفت را درکنار مهربانی و ایمان قرار می‌دهد که با وجود این‌ها زندگی خالی نیست و ارزش زندگی کردن را دارد (شریفیان، ۱۳۸۶: ۶۷):

زندگی خالی نیست:/مهربانی هست، سیب هست، ایمان هست/آری/تا شقایق هست، زندگی باید کرد (سپهری، ۱۳۸۲: ۳۵۰).

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

در منظومهٔ مشهور *صدای پای آب* نیز سهراب از باغی سخن می‌گوید که در سایهٔ دانایی واقع شده و «میوهٔ کال خدا» که در این باغ خورده شده است:

باغ ما در طرف سایهٔ دانایی بود/باغ ما جای گره‌خوردن احساس و گیاه/باغ ما نقطهٔ برخورد نگاه و قفس و آینه بود/باغ ما شاید، قوسی از دایرهٔ سبز سعادت بود/میوهٔ کال خدا را آن روز، می‌جویدم در خواب (همان: ۲۷۵).

هرچند برخی این بند را فقط اشاره به دوران کودکی شاعر می‌دانند، حسینی معتقد است باغی که در طرف سایهٔ دانایی است، بر بهشت یا باغ عدن که طبق روایت تورات مکان سکونت آدم و حوّا قبل از هبوط بوده است دلالت دارد و گویای داستان آفرینش است (حسینی، ۱۳۷۵: ۵۷). شمیسا نیز در تحلیل این بند می‌نویسد: شاید مراد از میوهٔ خدا سیب باشد که رمز معرفت است، یعنی هنوز کودک بودم و به حقیقت و معرفت نرسیده بودم (شمیسا، ۱۳۷۰: ۵۴).

احمد شاملو که به روایت اشعارش با کتب عهدین آشنایی داشته است، در شعر «سِفر شهود»، به توصیف کرهٔ خاکی زمین در آغاز آفرینش پرداخته و مجموعه‌ای از عناصر اساطیری بهشت، مار، سیب، انجیربن، برگ و گندم را کنار هم قرار داده است:

زمین را انعطافی نبود.../سنگ‌پاره‌یی بی‌تمیز که در خُشکای خمیره‌اش هنوز/«خود» را خبر از «خویشتن» نبود/که هنوز نه بهشتی بود/نه ماری و سیبی/نه انجیربُنی که برگ‌اش/درز گندم را/شرم آموزد (شاملو، ۱۳۸۹: ۹۸۷).

شاملو در این بند به روایت توراتی داستان آفرینش که درباب سوم سِفر پیدایش آمده نظر دارد، زیرا طبق آن حوّا و آدم توسط مار فریب خوردند و پس از خوردن میوهٔ دانایی (سیب) از برهنگی خود آگاه شدند و با برگ درخت انجیر عورت خود را پوشاندند. در قرآن نیز به ستر عورت آن‌ها اشاره شده ولی نوع درخت مشخص نشده است و تنها از تعبیر «وَرَقِ‌الجَنَّه» یعنی برگی از برگ‌های بهشت استفاده شده است (اعراف/ ۲۲؛ طه/ ۱۲۱).

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

منوچهر آتشی مجموعه‌ای به نام *چه تلخ است این سیب* دارد که یکی از شعرهای آن به همین نام است و در آن سیب با توجه به تعبیر «درخت گناه» رمزی از میوهٔ ممنوعه است:

چه تلخ است این سیب/که از درخت گناه/بی‌شرم/می‌افتد/و شرم که/بر عارض فرشته هم دیگر ارغوانی نیست (آتشی، ۱۳۸۶: ۷۳۰-۷۳۱).

آتشی شعر «هشدار» را پیش از تولد پسرش برای او سروده و او را از چیدن میوهٔ ممنوعه (سیب) و از فریب خوردن برحذر می‌دارد:

تو نیز خواهی آمد/ای ماهی تپندهٔ تاراب خون، هنوز! .../اما/هشدار ــ ای نیامده!/که سیب را نچینی!/ از باغ‌های دنیا/که ماهیان رنگی چالاک/چشم تو را به دام نیندازند (همان: ۲۲۲).

حسین منزوی نیز اسطورهٔ آدم و حوّا و خوردن میوهٔ درخت ممنوعه را دستمایهٔ بسیاری از اشعار خود قرار داده و به این وسیله عشق زمینی خود را با عشق اساطیری آدم و حوّا پیوند زده است. میوهٔ ممنوعه در شعر منزوی همان سیب است که غالباً مفهومی ایهامی دارد: هم به معنی سیب زنخدان معشوق است و هم رمزی از سیب ممنوعه. منزوی که در غزلیات خود به خصوصیات ظاهری معشوق توجه فراوانی دارد، با سیب زنخدان نیز مضامین زیبایی ساخته است. در شعر کلاسیک فارسی نیز تشبیه چانه به سیب به دلیل شباهت آن‌ها در فرورفتگی معمول بوده و این فرورفتگی چانه یکی از مؤلفه‌های زیبایی محسوب می‌شده است:

من اگر برای سیبی ز بهشت رانده گشتم به هوای سیبت اکنون به بهشت دیگر آیم

(منزوی، ۱۳۸۸: ۸۹)

در شعر منزوی واژهٔ سیب معمولاً همراه با واژه‌های «وسوسه»، «پرهیز»، «گناه» و «بهشت» به کار رفته است:

سیبی است زنخدان بهشتیت که ناچار پرهیز مرا می‌شکند وسوسه‌هایش

(همان: ۸۳)

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

در مثال زیر معشوق را «نازنین درخت نخستین گناه» خطاب می‌کند که هنوز از «میوه‌های وسوسه» بارآور است و در سایه‌سار زلف خود، «سیب‌های راه به پرهیز بسته» (استعاره از زنخدان) را پرورش می‌دهد:

ای نازنین درخت نخستین گناه من! از میوه‌های وسوسه، بار آوری هنوز
آن سیب‌های راه به پرهیـز بستـه را در سایه‌سار زلف تو می‌پروری هنوز
(همان: ۱۲۹)

منزوی در شعر «سیب» نیز با تضمین بیت دوم مثال قبل، سیب بهشت را با مفهومی دوگانه به‌کار می‌برد و از معشوق، که «باغبان باغ بهشت» است، «سیب بهشت» طلب می‌کند:

شعری نوشت عاشق:/«کان سیب‌های راه به پرهیز بسته را/در سایه‌سار زلف تو می‌پروری هنوز»/معشوق خواند و پرسید:/تو سیب خورده‌ای هیچ/عاشق نوشت: نه!/یعنی که از تو، از تو چه پنهان/ای باغبان باغ بهشت! ای یار!/من سیب خورده‌ام اما/سیب بهشت، نه! (همان: ۷۵۳).

گاه نیز درخت وسوسه بارآوری نمی‌کند و دست عاشق را به سیب معشوق نمی‌رساند:

درخت وسوسه، بارآوری نکرد مگر؟ که دست‌های من امشب به سیب او نرسید
(همان: ۲۱۷)

منزوی در اشعارش نه تنها از گناه آدم ابراز ندامت نمی‌کند، بلکه با صراحت میل خود را به تکرار این گناه بیان می‌کند. او هرچند به سابقهٔ اغواشدن آدم توسط حوّا آگاه است، باز هم حاضر است سیب فریب را از معشوق بستاند:

سیب و فریب؟ آری بده، آدم نصیبش از سفرهٔ حوّا بجز اغوا شدن نیست
(همان: ۴۰۶)

در بیت زیر تمام سختی‌ها و مشقات بنی‌آدم در زمین را مکافات همان گناه نخستین دندان زدن به سیب می‌داند:

مگر تدارک این شور و شر، برای بشر همه به جزیهٔ دندان زدن به سیبی نیست؟
(همان: ۲۲۸)

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

در شعر «سیب و سکه» نیز به‌شیوه‌ای ایهام‌گونه به میوهٔ ممنوعه اشاره می‌کند:

و یا همین سکّه/که با دو روی عشق و مرگش/تا جهان/باقی است/روی هوا می‌چرخد و/انگار با/هر چرخ/به سُخره می‌گیرد/صدبار/سیب سرخ اسحق را (همان: ۷۶۹-۷۷۰).

منزوی خود در توضیح «سیب سرخ اسحق» می‌نویسد: طبعاً اسحق نیوتون، صاحب مشهورترین سیب این دوزخ خاکی و البته بعد از آن سیب سرخ پیشکشی حوّا به همسرش در آن بهشت افلاکی (همان: ۷۷۰).

منزوی در شعر «باطل» با تأویلی توراتی میوهٔ ممنوعه را «دانایی» می‌شمرد و هبوط خود را نتیجهٔ اولین «نه»ای می‌داند که زیر درخت دانایی بر زبان آورده است:

انگار نطفهٔ من/در خوابگاه خدا و شیطان/بسته شد/و آن‌گاه/با اولین «نه»ای که گفتم/زیر درخت دانایی/همراه رعدوبرق نخستین/از مادرم که نامی/جز توفان نداشت/جدا شده‌ام (همان: ۷۸۸).

قیصر امین‌پور نیز در شعر «فرصت دیدار» هرچند نوع میوهٔ ممنوعه را مشخص نمی‌کند، همین تأویل توراتی را ارائه می‌دهد و درخت ممنوعه را درخت دانایی و معرفت نامیده، «دانستن» را عامل هبوط خود می‌شمارد و با هم‌ذات‌پنداری خود با آدم، آرزو می‌کند که کاش در روز ازل از میوهٔ دانایی نخورده بود و به درد هبوط ابدی دچار نشده بود:

کاش از روز ازل هیچ نمی‌دانستم که هبوط ابدم از پی دانستن بود

(امین‌پور، ۱۳۸۸: ۱۳۷)

امین‌پور در شعر «همهٔ حرف دلم»، تردید همهٔ انسان‌ها را از ازل تا ابد بر سر دوراهی‌های زندگی و انتخاب مسیر سعادت یا شقاوت با دودلی آدم در گرفتن میوهٔ ممنوعه از دست حوّا این‌گونه به زیبایی پیوند می‌زند:

از ازل تا به ابد پرسش آدم این است دست بر میوهٔ حوّا بزنم یا نزنم؟

(همان: ۱۰۹)

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

هرچند شاعر در این بیت نیز نوع میوه را ذکر نکرده و تنها تعبیر «میوهٔ حوّا» را آورده، به دلیل لفظ میوه و از طرفی نسبت دادن آن به حوّا (مانند تورات)، احتمالاً منظور شاعر از میوهٔ حوّا همان سیب بوده است.

حمید مصدق نیز از شاعرانی است که «سیب» را بارها نماد عشق و دلدادگی به کار برده و در شعر «سفر سوم» صراحتاً آن را در معنای میوهٔ ممنوعه آورده است. در این شعر، مصدق از سفر خود به جزیره‌ای در جنوب می‌گوید؛ جزیره‌ای که به دلیل وجود سیب هشیاری که موجب بیداری می‌شود، جزیرهٔ ممنوع شده است. شاعر در این شعر سیب را، بر اساس روایت تورات، نماد هشیاری و بیداری شمرده و تقابلی بین فریب و هشیاری پدید آورده است:

آنجا برای من/پنداشتی جزیرهٔ ممنوع بوده است/نه نامسکون/در آن جزیره، که آنجا/شاید که سیبِ سرخِ هشیواری‌ست؛/گویا که گاه/فرصت بیداری‌ست (مصدق، ۱۳۸۶: ۱۵۵).

در شعر سیمین بهبهانی، همان‌گونه که آدم به‌عنوان نمادی از فریب‌خوردگی و حرمان با گندم در ارتباط است، حوّا نیز به‌عنوان نمادی از فریبندگی و شور و اشتیاق زنانه، اغلب با سیب ارتباط دارد. البته بسامد سیب در شعر بهبهانی بیشتر از گندم است. بهبهانی در شعر «ای عشق»، دل خود را به حوّا تشبیه می‌کند که با آمدن فصل بهار و شکوفه زدن درخت سیب بی‌قرار شده است:

شد غرق شکوفه، سیب و دل نیز حوّای همیشه بی‌قرار است

(بهبهانی، ۱۳۸۴: ۵۲۸)

بهبهانی در بیتی از «درخت ارغوان» نیز بین طبیعت و اسطورهٔ آدم و حوّا در تورات ارتباط برقرار کرده و خم‌شدن درخت سیب مقابل سرو را به ایستادن حوّا مقابل آدم و پیش‌کش‌کردن میوهٔ ممنوعه به او تشبیه می‌کند:

درخت سیب، زانو پیش سرو آن‌گونه خم کرده که حوّا تحفه‌ای بهر فریب آدم آورده

(همان: ۵۴۵-۵۴۶)

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

در ابیات زیر از شعر «می‌رقصد از نشاط بهاری» واژه‌های شیطان، فریب، سیب، حوّا، عریان و گناه را با هم آورده و می‌گوید هرچند من زن و از جنس حوّا هستم، مثل او با دست بردن به سیب (میوهٔ ممنوعه) مرتکب گناه نشده‌ام:

شیطان نه با من است و فریبش دستی نبرده‌ام سوی سیبش
حوّانما، فرشته نهادم عریانم و بری ز گناهم
(همان: ۸۰۲)

نادر نادرپور در شعر «شب آمریکایی»، مردم آن سرزمینِ «جهنمی» را غافل از سرنوشت نیاکان خود (آدم و حوّا) در آرزوی میوهٔ ممنوعی دیگر که در فرهنگ غرب همان سیب است توصیف می‌کند:

این شهر در نگاه حریص زمینیان/جای فرشته‌هاست/اما جهنمی است به زیبایی بهشت/کز ابتدای خلقت موهوم کائنات/ابلیس را به خلوت خود راه داده است/وین آدمی‌وَشان که در آن خانه کرده‌اند/ــ غافل ز سرنوشت نیاکان خویشتن ــ/در آرزوی میوهٔ ممنوع دیگرند (نادرپور، ۱۳۸۱: ۹۴۲-۹۴۳).

نادرپور در شعر «پلی میان زمین و آفتاب» قامت معشوق را به درختی تشبیه می‌کند که دو سیب آدم‌فریب بر آن چشم شاعر را خیره می‌کنند:

وقتی‌که درمقابل من ایستاده‌ای/بر تک‌درخت قامت عشق‌آفرین تو/می‌بینم آن دو میوهٔ آدم‌فریب را/وز جلوهٔ بهشتی خود خیره می‌کنند:/آن هردو سیب، چشم من بی‌نصیب را (همان: ۸۷۵).

۳. اشاره به میوهٔ ممنوعه بر اساس تلفیق روایات اسلامی و تورات

برخی از شاعران معاصر در تلمیح به داستان میوهٔ ممنوعه تلفیقی از دیدگاه اسلام و تورات را به‌کار برده‌اند. شاید بتوان بارزترین نمونهٔ این تلفیق را بند زیر از مجموعهٔ «در رهگذار باد» حمید مصدق دانست:

مبهوت/در این جهان چون برهوت/مبهوت/«آه ای پدر مگر/گندم چقدر شیرین بود؟/و سیب سرخِ وسوسه، حوّا را/در دامن فریب چرا افکند؟/نفرین به دیو وسوسه/نفرین به

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

هشیاری/آری عقاب شیطان را/من در بهشت دیدم/و نیز رنج آدم و حوّا را/در این زمین زندان (مصدق، ۱۳۸۶: ۱۱۵-۱۱۶).

مصدق در این بند مطابق با فرهنگ اسلامی، میوهٔ ممنوعه را گندم ذکر می‌کند و آن را با آدم ارتباط می‌دهد، زیرا همان‌طور که در آیهٔ ۱۲۰ سورهٔ طه آمده نخست آدم به خوردن آن وسوسه شد. سپس شاعر تحت تأثیر تورات و فرهنگ غرب، میوهٔ ممنوعه را سیب و «هشیاری» و معرفت می‌نامد و آن را با حوّا مرتبط می‌کند و در پایان با نگاهی یأس‌آلود از درد هبوط انسان در زندان زمین سخن می‌گوید. در قرآن و تورات نیز یکی از نتایج هبوط آدم، رنج و مشقت آدمیان بر روی زمین ذکر شده است. در تورات آمده است که: «خداوند به آدم فرمود چون گفتهٔ زنت را پذیرفتی و از میوهٔ آن درخت خوردی که به تو گفته بودم از آن نخوری، زمین زیر لعنت قرار خواهد گرفت و تو تمام ایام عمرت با رنج و زحمت از آن کسب معاش خواهی کرد. تا آخر عمر با عرق پیشانی‌ات نان خواهی خورد و سرانجام به همان خاکی باز خواهی گشت که از آن گرفته شدی» (سفر پیدایش، باب ۳، ۱۵-۱۹).

مصدق در بند دیگری از «در رهگذار باد»، دشت زندگانی خود را حتی از گندمِ حوّافریب هم خالی می‌بیند. دیدگاهی که تلفیقی از روایت اسلامی و غربی است، زیرا شجرهٔ ممنوعه مطابق با روایت اسلامی گندم است و فریب‌خوردهٔ نخستین مطابق با روایت تورات حوّاست:

اینجا/تا چشم کار می‌کند، آواز بی‌بَری‌ست/در دشت زندگانی ما/حتی/حوافریب، دانهٔ گندم/نیست/من با کدام امید؟/من بر کدام دشت بتازم؟ (مصدق، ۱۳۸۶: ۲۴۸).

حسین منزوی در بند زیر از شعر «کدام ستاره» میوهٔ ممنوعه را مطابق تفسیر تورات، سیب نامیده ولی متأثر از قرآن، عامل فریب را ابلیس و اولین فریب‌خورده را پدر (آدم) آورده است و تقصیر تمام دربه‌دری‌های انسان‌ها را به گردن ابلیس می‌اندازد که درخت سیب را به آدم نشان داد و او را به خوردن آن ترغیب کرد:

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

اما گاهی فکر می‌کنم که اگر ابلیس لعنتی/سیب را به پدرم نشناسانده بود/او باز هم قادر بود بی‌تکیه‌کردن به شانهٔ بزرگ‌ترها/دربه‌دری را از درخت بچیند؟ (منزوی، ۱۳۸۸: ۹۲۸).

هرچند منزوی همواره سیب را به‌عنوان میوهٔ ممنوعه در شعر خود آورده است، یک‌بار همچون مولوی که آرزوی رقصی با «یک دست جام باده و یک دست زلف یار» می‌کند، سیب را در یک دست و گندم را در دست دیگر گرفته و همچون مار (نماد وسوسه‌گری و اغواگری در روایت تورات) پیشکش حوّا می‌کند:

اگر در من هنوز آلایشی از مار می‌بینی کمک کن تا از این پیروزتر باشم در اغوایت
کمک کن تا به دستی سیب و دستی خوشهٔ گندم رسیدن را و چیدن را بیاموزم به حوّایت
(همان: ۳۸۸-۳۸۹)

قیصر امین‌پور در «شب اسطوره»، هرچند باز همچون روایت تورات، میوهٔ ممنوعه را دانایی و معرفت معرفی می‌کند، تحت تأثیر فرهنگ اسلامی آن را گندم می‌نامد:

هم دانهٔ دانایی و هم دام هبوطم اسطورهٔ گندم شده‌ام در خودم امشب
(امین‌پور، ۱۳۸۸: ۵۷)

امین‌پور در این بیت به مقامی رسیده که تمام قصهٔ هبوط را در خود می‌بیند. مجمع تمام حالات انسان فروافتاده از بهشت است. «دانایی» تأویلی است توراتی از میوهٔ ممنوعه و «دام» تعبیری عارفانه و رندانه از «هبوط». شاعر با این درد بزرگ اما با لحن حماسی برای خویش مقام والایی قائل است (فتوحی، ۱۳۸۷: ۲۸).

سیمین بهبهانی نیز در شعر «افیون وعده‌های تهی» تلفیق گندم (سنبله) و حوّا را به‌کار برده و از خود می‌پرسد که چگونه اسیر شیطان آز شده و مادیات در نظرش دلپذیر شده است:

در پیکر اثیری و پاک قناعتم روح چه کس دمید که شیطان آز شد؟
در چشم بی‌نیازی حوّای طبع من آیا چه شد که سنبله‌ها دلنواز شد؟
(بهبهانی، ۱۳۸۴: ۴۴۳)

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

سنبله‌ها (گندم) همان درخت ممنوعه در اسلام و نمادی از مادیات و آرزوهای دنیوی است، ولی نخست در چشم حوّا دلپذیر می‌آید همچنان‌که در تورات نیز به این مسئله اشاره شده است: «و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش‌نما و درختی دلپذیر دانش‌افزا پس از میوه‌اش گرفته بخورد» (سفر پیدایش، باب۳، آیه ٦).

منوچهر آتشی نیز در شعر «تا باغ سیب»، سیب و گندم را به‌عنوان میوهٔ ممنوعه و رمزی از گمراهی و نافرمانی در کنار هم می‌آورد و از بهشت گمشده رهسپار باغ سیب می‌شود:

رود از گذشته، از مغاره شابور، می‌آید.../و آواز سیب و گندم و گمراهی را/در کوچه‌های آتش، تحریر می‌دهد.../من از بهشت گمشده برمی‌گردم/تا باغ سیب/راهی دراز و پنهان در پیش است (آتشی، ۱۳۸۶: ۴۸۹-۴۹۱).

همچنین در شعر «چوپان غایب»، مار (عامل فریب حوّا در تورات)، گندم (میوهٔ ممنوعه در فرهنگ اسلامی) و سیب (میوهٔ ممنوعه در فرهنگ یهودی و مسیحی) را با هم به‌کار می‌برد:

گر آن دست‌ها/یک‌بار دور گردن من مار افتد/گندم و سیب را حراج خواهم کرد (همان: ۱۷۱۹).

آتشی در شعر «بانوی گیلاس و گندم»، برای زن گندم‌گون و وسوسه‌گر تعبیر زیبای «بانوی گندمی» را به کار می‌برد. به عبارتی، هرچند میوهٔ ممنوعه را به تعبیر اسلامی آن گندم می‌نامد، باز مانند تورات این زن است که اول از آن می‌خورد و مرد را هم به گناه وسوسه می‌کند:

بانوی گندمی/از میانهٔ گندم‌ها/چه می‌آورد/جز وسوسهٔ گناه؟ (آتشی، ۱۳۸۶: ۶۸۵).

در شعر «غزل سبز، غزل سبزه» نیز گندم (که چندین بار در این شعر تکرار می‌شود) برای شاعر هم یادآور حضور معشوق گندم‌گون است و هم تداعی‌کنندهٔ گناه نخستین

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

و خوردن از شجرهٔ ممنوعه و دل نیز همچون سیب سرخ درشتی است که بر دوراهی بهشت و جهنم سرگردان مانده است:

حضور گندم حضور گندمی تو/حضور مزرعهٔ گندم در پاییز/حضور پوستی از گندم/در قحط نان تنوری/(تنها نخی که از بن تاریخ تا امروز، از فردوس تا دوزخ/دل و دهان انسان را/پیوسته داشته/تنها درخت بی‌انقراض...)/غبار آرد، آسیاب، نان تنوری/بوی گناه نخستین/و.../ تو رفته‌ای ـ نیامده‌ای تو ـ/و جای تو این‌جا/ گندم حضوری رؤیایی دارد ـ حضور گندمی پوستت/و دل، که بعدِ گناه، بر دوراهی فردوس و دوزخ/ـ سیب درشت سرخی ـ/در غلتِ ناتمامی/ سرگردان مانده (همان: ۷۷۹-۷۸۰).

اینکه حتی غبار آرد، آسیاب و نان تنوری هم برای شاعر بوی نخستین گناه را می‌دهد شاید اشاره به این مسئلهٔ مطرح‌شده در برخی تفاسیر قرآن باشد که وقتی آدم و حوّا از درخت ممنوعه (گندم) خوردند و خداوند آن‌ها را از بهشت به زمین فرود آورد، آدم توبه کرد و خداوند توبهٔ او را پذیرفت و به جبرئیل فرمود تا یک خوشهٔ گندم پیش آدم آورد و گفت: «هم از اینکه بخورده‌ای تا روز رستخیز روزی تو و فرزندان تو کردم» (طبری، ۱/۱۳۵۶: ۵۶).

شاملو در شعری با نام «حوّای دیگر» به آیات تورات در علت و نحوهٔ آفرینش حوّا اشاره دارد و خوردن سیب و گندم (میوه‌های ممنوعه) را دلیل کشف عورت بیان می‌کند:

می‌شناسی ـبه خود گفته‌ام/همان‌ام که تو را سفته‌ام/بسی پیش از آنکه خدا را تنهایی آدمکش بر سر رحم آرد:/بسی پیش از آنکه جان آدم را/پوک‌ترین استخوان تنش همدمی شود بُرَنده/ جامه به سیب و گندم بَردَرَنده/از راه دربَرنده/یا آزادکننده به گردن‌کشی (شاملو، ۱۳۸۹: ۹۴۸-۹۴۹).

شاملو در این بند در بیان علت و چگونگی خلق حوّا نیز متأثر از تورات است. در تورات علت آفرینش زوجهٔ آدم، تنهایی و نداشتن یار و همدم مناسب بیان شده است: «خداوند فرمود شایسته نیست آدم تنها بماند، باید برای او یار مناسبی به‌وجود آورم»

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

(سفر پیدایش، باب ۲، ۱۸). همچنین در تورات خداوند حوّا را از یکی از دنده‌های آدم (و به گفتهٔ شاملو: از پوک‌ترین استخوان تنش) آفرید. درحالی‌که قرآن خلقت زوجهٔ آدم را از جنس او می‌داند.

در پایان منظومهٔ «مسافر» سپهری، به گفتگوی زن و مردی برخورد می‌کنیم که در حین صحبت، به زندگی قبل از هبوط اشاره می‌کنند و اینکه روی «هیچ» نشسته‌اند و دست‌های آن‌ها با اتحاد و کمک یکدیگر، میوهٔ ممنوعه را چیده و در حرارت یک سیب دست و رو شسته‌اند؛ یعنی خود را تر و تازه نموده و غبار جهل را از دست و صورت خود زدوده‌اند (شریفیان، ۱۳۸۶: ۶۶):

و در تراکم زیبای دست‌ها، یک روز/صدای چیدن یک خوشه را به گوش شنیدیم/و در کدام زمین بود/که روی هیچ نشستیم/و در حرارت یک سیب دست و رو شستیم؟ (سپهری، ۱۳۸۲: ۳۲۶).

حسینی در توضیح این بند می‌نویسد: «خوشه» به احتمال زیاد همان خوشهٔ گندم است که بنابر روایات و باورهای اسلامی سبب هبوط آدم و حوّا می‌شود. سیب هم بنا به روایت تورات رمز میوهٔ ممنوعه است و «هیچ» اشاره به باغ عدن دارد (حسینی، ۱۳۷۵: ۱۷۲). اما شمیسا خوشه را استعاره از بوسه یا وصال، سیب را استعاره از صورت و گونه و تراکم زیبای دست‌ها را استعاره از درآغوش‌گرفتن دانسته است (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۸۰-۱۸۱).

موسوی گرمارودی نیز در شعر «سوگند به انجیر»، گندم و سیب را میوه‌های ممنوعه‌ای می‌داند که آدم از آن خورد:

آدم/اگر تو گرسنه‌ای/گندم خورده است/وگرنه سیب (موسوی گرمارودی، ۱۳۶۳: ۷۷-۷۸).

و در پایان، به قسمتی از شعر «نه گندم و نه سیب» قیصر امین‌پور اشاره می‌کنیم که در آن شاعر به‌صراحت، مادی‌بودن شجرهٔ ممنوعه را انکار می‌کند و آن را درخت معنوی نام خداوند و میل آدم به جاودانه ماندن نزد خداوند برمی‌شمارد:

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

نه گندم و نه سیب/آدم فریب نام تو را خورد (امین‌پور، ۱۳۸۸: ۴۱-۴۲).

نتیجه‌گیری

داستان آدم و درخت ممنوعه از مضامینی است که در شعر معاصر به‌گونه‌های مختلف به آن اشاره شده است. شاعران معاصر را در این زمینه می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: گروه اول، شاعرانی که غالباً سنت‌گرا بودند و به پیروی از فرهنگ اسلامی و ادبیات سنتی، میوهٔ ممنوعه را گندم دانسته‌اند و اشعارشان بیشتر در قالب کلاسیک است: اخوان‌ثالث، حمیدی، شهریار و مردانی در این گروه جای می‌گیرند. دستهٔ دوم، شاعرانی اغلب نوگرا که مطابق با روایت تورات و فرهنگ غرب و گاه تحت تأثیر دیگر شاعران معاصر، میوهٔ ممنوعه را سیب و دانایی و معرفت نامیده‌اند، اشعار این گروه بیشتر در قالب نو است: فرخزاد، سپهری، شاملو، شفیعی‌کدکنی، منزوی و نادرپور از این دسته‌اند؛ و گروه سوم، شاعرانی غالباً نوکلاسیک که تلفیقی از روایات اسلامی و غربی را در این زمینه به‌کار برده‌اند که از آن میان می‌توان به بهبهانی، مصدق، آتشی و امین‌پور اشاره کرد. در این میان تلمیح به روایت تورات و سیب بسامد بیشتری دارد که دلیل این امر را می‌توان قابلیت بیشتر سیب برای نوآوری و بیان مفاهیم نمادین و شاعرانه دانست. در شعر معاصر غالباً گندم با آدم (پدر) و سیب با حوّا در ارتباط است. ظاهراً اولین کسی که سیب را به‌عنوان میوهٔ ممنوعه به‌کار برد فروغ فرخزاد بود. بسامد تلمیح به میوهٔ ممنوعه در شعر منزوی، بهبهانی، سپهری و آتشی بیشتر از دیگران است. منزوی اغلب سیب را به صورت ایهام‌گونه با سیب زنخدان به‌کار برده است و امین‌پور و مصدق نیز بیشتر از دیگران این میوه را به دانایی و معرفت تأویل کرده‌اند.

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

منابع

قرآن کریم، ترجمهٔ مهدی الهی قمشه‌ای.

کتاب مقدس.

آتشی، منوچهر (۱۳۸۶) *مجموعه اشعار*. ۲ جلد. تهران: نگاه.

اخوان ثالث، مهدی (۱۳۷۹) *ارغنون*. چاپ یازدهم. تهران: مروارید.

اشرفی، عباس (۱۳۸۱) «مقایسهٔ داستان آدم در عهد قدیم و قرآن». *بینات* (مجله حقوقی و قضایی دادگستری)، سال هشتم. شمارهٔ ۳۲: ۱۶۵-۱۸۳.

امین‌پور، قیصر(۱۳۸۸) *مجموعه اشعار*. تهران: مروارید.

بهبهانی، سیمین (۱۳۸۴) *مجموعه اشعار*. چاپ دوم. تهران: نگاه.

حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۹) *دیوان*. به تصحیح علامه قزوینی و به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ بیست و هفتم. تهران: صفی‌علیشاه.

حسینی، صالح (۱۳۷۵) *گل‌های نیایش* (شعر و نقد سهراب سپهری). تهران: نیلوفر.

حقوقی، محمد (۱۳۷۹) *شعر زمان ما* (سهراب سپهری). چاپ یازدهم. تهران: نگاه.

حمیدی شیرازی، مهدی (۱۳۷۸) *اشک معشوق*. تهران: صدای معاصر.

ـــــــ (۱۳۶۷) *پس از یکسال*. چاپ دوم. تهران: پاژنگ.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۲۵-۱۳۶۲) *لغت‌نامه*. تهران: چاپخانهٔ مجلس و دانشگاه تهران.

سپهری، سهراب (۱۳۸۲) *هشت کتاب*. چاپ پانزدهم. تهران: طهوری.

شاملو، احمد (۱۳۸۹) *مجموعه آثار* (دفتر یکم، شعرها). چاپ نهم. تهران: نگاه.

شریفیان، مهدی و یوسف داربیدی (۱۳۸۶) «بررسی سمبل‌های سیب، کبوتر، گل سرخ و نیلوفر در اشعار سهراب سپهری». *نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی شهید باهنر کرمان*. شمارهٔ ۲۱ (پیاپی ۱۸): ۵۹-۸۴.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۶) *آیینه‌ای برای صداها*. تهران: سخن.

ـــــــ (۱۳۸۰) *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*. تهران: سخن.

شمیسا، سیروس (۱۳۷۰) *نگاهی به سپهری*. چاپ دوم. تهران: مروارید.

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]

شوالیه، ژان و آلن گربران (۱۳۸۲) *فرهنگ نمادها*. ترجمه و تحقیق سودابه فضایلی. تهران: جیحون.

شهریار، محمدحسین (۱۳۸۶) *دیوان*. چاپ سی‌ام. تهران: نگاه.

طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۳) *تفسیرالمیزان*. ترجمهٔ ناصر مکارم‌شیرازی. تهران: بنیاد علامه طباطبایی.

طبری، محمدبن‌جریر (۱۳۵۶) *ترجمهٔ تفسیر طبری*. به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی. چاپ دوم. تهران: توس.

فتوحی، محمود (۱۳۸۷) «سه صدا، سه رنگ، سه سبک در شعر قیصر امین‌پور». *ادب‌پژوهی*. شمارهٔ پنجم.

فرخزاد، فروغ (۱۳۷۳) *دیوان اشعار*. چاپ سوم. تهران: مروارید.

مصدق، حمید (۱۳۸۶) *مجموعهٔ اشعار*. تهران: نگاه.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۲) *انسان و ایمان*. چاپ چهاردهم. تهران: صدرا.

مکارم‌شیرازی، ناصر و همکاران (۱۳۸۵) *تفسیر نمونه*. جلد ششم. چاپ سی‌ودوم. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

منزوی، حسین (۱۳۸۸) *مجموعهٔ اشعار*. به کوشش محمد فتحی. تهران: آفرینش و نگاه.

موسوی گرمارودی، علی (۱۳۶۳) *خط خون*. تهران: زوّار.

نادرپور، نادر (۱۳۸۱) *مجموعهٔ اشعار*. تهران: نگاه.

هراتی، سلمان (۱۳۶۴) *از آسمان سبز*. تهران: حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی.

[Downloaded from jpll.khu.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.72.5.1]